

نقش دیلمیان در فروپاشی دولت ساسانی

محمدتقی ایمانپور، طهمورث مهرابی*

دانشیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد، کارشناس ارشد تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

تاریخ دریافت: (۹۴/۰۵/۰۵) تاریخ پذیرش: (۹۴/۰۸/۱۵)

The Role of Dailamanies in Sasanian Fall

Mohammadtaghi Imanpoor, Tahmoures Mehrabi

Associate Professor of Ferdousi University in Mashhad, M.A. of Ferdousi University in Mashhad

Received: (2015/07/27)

Accepted: (2015/11/06)

Abstract

Local historiography is a branch of knowledge which studies and records historical events that taking place within the borders of a city, state or a region and is a subcomponent of the country's history. The significant aspect of local historiography is its connection with a specific area and its role in political development of mainland. However, Historians has express different view in fall of Sasnaian in ancient time, including Arab strong forces, their belief in Islamic thoughts and in contrast pointed to corrupted Sasanian nobles and the differnce among nobles as the main factor for the Sasanian fall, but it seems the role of Dailaman land in political development during the Sasanian in particular its role in fall of Sasanian has been ignored and no research has specifically addressed this issue. In this paper it has been tried to investigate the role of Dailaman land in the fall of Sasanian government using historical documents and resources.

Keywords: Sasanian, Guilan, Dailaman, Dailamnian revolt, Padishkhargar.

چکیده

تاریخ نگاری محلی به ثبت و ضبط وقایع تاریخی در محدوده یک شهر، ایالت و ناحیه می‌پردازد، که ذیل تاریخ ملی کشور قرار می‌گیرد. بنابراین، وجه اصلی و مشخصه تاریخ نگاری محلی پیوند آن با یک عرصه جغرافیایی محدود و مشخص است. بر این اساس، پرداختن به نقش سرزمین دیلمیان که یکی از سرزمین‌های تحت سلطه شاهنشاهی ساسانی محسوب می‌شد، در شورش‌ها و سرانجام فروپاشی دولت ساسانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اگر چه مورخان عوامل مختلفی نظیر، جنگاوری و سخت‌کوشی نیروهای اعراب که با ایمان به دین اسلام و با مبانی و اندیشه‌های جدید و، در مقابل، فرسودگی و ضعف دولت ساسانی، به خصوص در اواخر عمر این دولت و همچنین عوامل خارجی را باعث سقوط دولت ساسانی می‌دانند، اما به نظر می‌رسد نقش سرزمین دیلم و ویژگی‌های مردمان آن که بارها به مقابله با فرمانروایان ساسانی پرداختند در فروپاشی این دولت از سوی مورخان نادیده انگاشته شده است. هر چند که از اوضاع سرزمین دیلم در دوره ساسانیان اطلاعات محدودی در دست داریم و، از این‌رو، تاکنون به این موضوع پرداخته نشده است، اما با تکیه بر برخی منابع می‌توان از بعضی از تحولات سیاسی و نظامی در این سرزمین اطلاعات مفیدی به‌دست آورد. بنابراین، این پژوهش با درک این مطلب تلاش دارد تا با استناد به منابع تاریخی و با استفاده از شیوه پژوهش‌های تاریخی به نقش سرزمین دیلمیان در فروپاشی دولت ساسانی بپردازد.

واژه‌های کلیدی: ساسانیان، گیلان، دیلم، دیلمیان، پدیشخوارگر.

مقدمه

امپراتوری ساسانیان از بخش‌های جغرافیایی مختلفی تشکیل شده‌بود. این عرصه جغرافیایی با ویژگی‌های خاص خود، یکی از اجزای کل را تشکیل می‌داد، به طوری که کل با این اجزا معنا پیدا کرده و موجودیت خود را می‌یافت. از این لحاظ بررسی نقش سرزمین دیلمیان در فروپاشی دولت ساسانیان، به عنوان جزئی از کل که در ارتباط با آن قرار دارد حائز اهمیت است. پس از قدرت-گیری اردشیر بابکان، سیاست گریز از مرکز پارتی جای خود را به سیاست تمرکزگرای ساسانی داد اشکانیان برچیده شد و سیاست تمرکز قدرت در مرکز به وجود آمد. در نتیجه از قدرت ساتراپی‌های قبل کاسته شد. در پی این رویداد بعضی از ساتراپ‌ها یا از تمرکز قدرت خارج شده و مستقل شدند و یا سر به شورش برداشته و خود را با هر شورش همراهِ می‌کردند که در نتیجه این عدم همکاری با مرکز و شورش در برابر آن، از قدرت مرکز به تدریج کاسته شد، به طوری که به نظر می‌رسد عدم همکاری دیلمیان با ساسانیان و قرار گرفتن این سرزمین در کانون شورش‌ها علیه این دولت، در ضعف و فروپاشی ساسانیان نقشی مهم و کلیدی داشته است. بر این اساس، این پژوهش بر آن است تا به روش تاریخی تحلیلی و با استفاده از شیوه پژوهش‌های تاریخی به نقش دیلمیان در فروپاشی دولت ساسانیان بپردازد.

اقوام ساکن در سرزمین دیلم

امپراتوری ساسانی از بخش‌های جغرافیایی مختلفی تشکیل می‌شد که در دوره ساسانیان به آن شاهراب یا شهرستان گفته می‌شد، که به معنای سرزمین، استان، شهرستان، دولت، و کشور به کار می‌رفت و بعدها به شهرهای امروزی نیز اطلاق گردید (پیگولوسکایا، ۱۳۸۷: ۲۳۹؛ بیانی، ۱۳۵۵: ۴۲)، که یکی از این شاهراب‌ها، شهریه دیلم بود که در منابع با نام‌های مختلفی از جمله، ورن (دوستخواه، ۱۳۸۵: ۶۶۳/۲)، گیلان (Pourshariati, 137: 2009; Haerinck, 1980)، دیلمستان (بی‌نام، ۱۴۲۳ق: ۱۵۳)، پدیشخوارگر (مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۳؛ تفضلی، ۱۳۸۹: ۲۲۸؛ Daryae, 2002: 44;

88/ III/ 1996) Mayor آمده است. اولین بار نام این منطقه در اوستا به صورت ورن آمده، چنانکه در اوستا آمده است «چهاردهمین سرزمین و کشور نیکی که من - اهوره مزدا- آفریدم، «ورن»ی چهارگوشه بود که فریدون - فروکوبنده آژی دهاک- در آن زاده شد (دوستخواه، ۲/۱۳۸۵: ۶۶۳؛ دادگی، ۱۳۶۹: ۱۳۴).

از توصیفات اوستا چنین بر می‌آید که ورن باید همان سرزمین گیلان و دیلم امروزی باشد. گیلان را منسوب به مردم گل می‌دانند. سبئوس گل‌ها را بنا بر نام ساکنان ناحیه دماغه رود، بدین نام خوانده است (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۲۳۷). گیل یا گل نام همان قومی است که جغرافی‌دانان باستانی مانند استرابو از آن به عنوان گله یاد کرده است و جایگاه آنان را در گیلان تعیین کرده‌اند که در دوره ساسانیان به آن دیلمستان می‌گفتند (پیرنیا، ۳/۱۳۸۶: ۲۱۲۲).

برخی از محققان و جغرافی‌دانان مانند پولیبیوس، گیل-ها را همراه با آمردها و کادوسی‌ها دارای یک هویت مشترک معرفی می‌کند. ترکیب دو کلمه "گیل" و "مرد" که امروزه تحت عنوان «گیله مرد» به کار می‌رود می‌تواند در تأیید نظر پولیبیوس کمک کند. "گیلان" به فارسی "گیلان" و به عربی "الجیل" در کنار نام قوم «گیل» «کی» و پهلوی «گلک» هم به چشم می‌خورد. گیلان سرزمینی ساحلی، در قسمت سفالی سفید رود و سرزمین کوهستانی دیلم قرار دارد، از این رو «گیل» و دیلم اغلب کنار هم نامیده می‌شود ولی در دوره ساسانی این اقوام همگی تحت نفوذ دیلمیان قرار داشتند (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۲۳۶).

البته پیش از ورود آریایی‌ها به فلات ایران، کادوسیان در گیلان و کرانه‌های جنوبی دریای خزر می‌زیستند (پیرنیا، ۱/۱۳۸۶: ۱۳۹، فهیمی، ۱۳۸۱: ۱۷۶؛ مارکوارت، ۱۳۷۳: ۲۳۷). کادوسی‌ها دودسته و به گلائی‌های کوچک و گلائی‌های بزرگ تقسیم شدند. گلائی‌های کوچک که نام "گیلک" را برای خود باقی نگه داشتند و به اعتباری پایه نژاد گیلانی‌های امروز را استوار کردند. برای نمونه "گیله مرد" از نام این دسته گرفته شده است. گلابی‌های بزرگ نیز در قسمت باختری این منطقه سکونت داشته‌اند.

نژادشناسان معتقدند که ساکنان فعلی توالش از بازماندگان این گروهند و تالش همان گالش است (فهیمی، ۱۳۸۱: ۱۷۶).

پیرنیا اشاره کند که، آنان مردمی بودند که در گیلانات زندگی می‌کردند و نیاکان تالش‌های کنونی هستند و کادوس مصحف یا یونانی شده تالوش است که در قرون بعد تالش یا تالش شده است (پیرنیا، ۲/۱۳۸۶: ۹۳۲). کادوسی‌ها مردمانی جنگجو و استقلال طلب بودند و صرفاً مردمانی کوه‌نشین که در نوار کم پهنا سواحل دریای خزر زندگی می‌کردند، نبودند، بلکه دارای سواره نظام و تجهیزات جنگی بوده‌اند (Syme, 1988: 2, 3).

اما آخرین نشانه‌هایی که از کادوسی‌ها و یا گیل‌ها به دست آمده در دوره ساسانیان بوده است. در این دوره به یک‌باره نام این اقوام از بین رفت و به اصطلاح ناگهان ناپدید شدند و نام دیلم جانشین این دو شد و سراسر این منطقه را دیلمستان نامیدند (فهیمی، ۱۳۸۱: ۱۷۷) البته دیلمی‌ها نیز دارای پیشینه کهن بوده‌اند، اولین بار در قرن دوم پیش از میلاد پولیبیوس به دیلمی‌ها اشاره کرده‌است (Felix, 2011: 10). دیلم دقیق‌تر آن «دِلوم» و به فارسی «دیلم» و جمع آن «دیلمان» و به عربی «الدیلم» است (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۲۳۸). نام دیلم چنان شهرت داشت که حتی در نوشته‌های آمین مارسلن، مورخ دروه ساسانیان، از دریای هیرکانیه با نام دریای دیلم نیز نام برده شده است (مارسلن، ۱۳۱۰: ۳۱).

محدوده جغرافیایی سرزمین دیلم

سرزمین دیلم از شرق به خراسان می‌رسد و در جنوب آن شهرهای کوهستانی از جمله قزوین و طارم، در غرب آن آذربایجان و شمال آن دریای خزر است و در دوره ساسانیان بیش از حد به سمت شرق گسترش یافته‌بود و کوه‌های روبنچ، فاذوسبان، قارن و جرجان را هم شامل می‌شد (بی‌نام، ۱۴۲۳ق: ۱۵۳؛ مارکوارت، ۱۳۷۳: ۲۳۸؛ اصطخری، ۱۳۸۱ق: ۱۲۱) و دیلمیان در قسمت غربی کوهستان‌های جنوبی دریای خزر زندگی می‌کردند (نولدکه، ۱۳۵۸: ۷۳۲). بنابراین سرزمین دیلم در منطقه جغرافیایی میان سفید رود تا آمل در مازندران قرار دارد (ابن اثیر، ۱۳۹۹ق: ۸/ ۸۲). حتی برخی از مورخان بنیاد

شهر آمل را به دیلمیان نسبت می‌دهند (ابن اسفندیار، ۱۳۸۹: ۱/ ۶۲؛ ابن الفقیه، ۱۴۱۶ق: ۵۶۴).

بنابراین، دیلمان به سراسر گیلان امروزی اطلاق می‌شده و اقوام گیل و کادوس را نیز در بر می‌گرفته است، البته گاهی اوقات به این سرزمین گیل نیز گفته شده، برای نمونه به فرزندان شاپور اول لقب گیلان‌شاه داده‌اند، اما به نظر می‌رسد گیلان، فقط شامل بخش جلگه‌ای گیلان از جمله رشت امروزی را شامل می‌شده‌است که محل سکونت اقوام گیل بوده است. استرابو می‌گوید، از دریای هیرکانیه به سمت شرق رشته‌کوه‌هایی است که در بخش نخستین شمالی این کوه‌ها پیش از همه کادوسی‌ها و دیلمی‌ها زندگی می‌کنند (استرابو، ۳۸۲: ۳۱).

رود مهم دیلم سفیدرود است. ناحیه مسیر میانی سپیدرود (امروزه «طارم» عربی الطرم) که از کوه‌های طالقان جاری است، تحت قلمرو دیلم قرار داشت. سفیدرود در نزد یونانیان از زمان سفر اکتشافی «پاتروکلس» به نام «آمادوس» نامیده می‌شود، که بی‌شک این نام بر مبنای قوم «آماردها» ماردها یا به فارسی قدیم "مرده" یا "آمرده" که در سواحل جنوبی دریای خزر اقامت داشتند، بود، که گویا قبلاً، در جهت غرب و تا سواحل این رودخانه پراکنده شده بودند (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۲۳۶-۲۳۸).

در این سرزمین شهرهای گوناگون گسترده‌ای بر کناره دریا وجود دارد (انصاری دمشقی، ۱۳۸۲: ۳۵۱)؛ سرزمینی وسیع دارای زبان‌ها و چهره‌های گوناگونی است که همگی اینها به سرزمین دیلم منتسب هستند (بی‌نام، ۱۴۲۳ق: ۱۵۳). این سرزمین دارای آب‌های جاری و چشمه‌های زیادی است. آبادان است و در آن تجار مستقر هستند پارچه‌هایش در مصر و عراق نامبردار است. بارانش فراوان، نرخ‌ها مناسب، شهرهایش پاکیزه و رفتار مردم پسندیده است، بزرگان را گرامی و بر کوچک‌تران رحم می‌دارند، جملگی بی‌آلایش و پاکدامن و عاداتی پسندیده دارند، دریای ایشان گود، شهرهایشان در کرانه‌ها، ماهی‌ها پرور، آبادی‌ها ثروتمند، فراورده‌ها گوناگون، برنج فراوان است، میوه‌های گوارا، انجیر، زیتون، اترنج، خرنوب، عناب بسیار انگور خوب دارد. روستاها فراخ، شهرها زیبا، خیش‌ها شگفت‌انگیز، نامش پرآوازه، آب فراوان، درآمد بسیار، پارچه‌های خوب دارد (بی‌نام، ۱۴۲۳ق: ۱۵۳؛ کرمی، بی‌تا:

کاروان‌رو و عبور و مرور برای تجار و بازرگانان بوده و این شاهرابی با دیگر شاهرابی‌ها ارتباط تجاری - بازرگانی داشته است. همچنین، هجوم بیگانگان نیز، احتمالاً از این راه‌ها صورت می‌گرفته است. در هر حال محدوده جغرافیایی سرزمین دیلم در نقشه شماره ۱ مشخص شده است.

سرزمین دیلم قبل از ساسانیان و در دوره اشکانیان نیز دارای اهمیت و جایگاه ویژه‌ای بوده و به دلیل موقعیت جغرافیایی و راه‌های صعب‌العبوری که داشت تسلط شاهان اشکانی بر این منطقه نیز با دشواری زیاد همراه بود. به طوری که فخرالدین اسعد گرگانی هنگام فرار رامین با ویس به کوهستان دیلم، در وصف دیلم و دیلمیان چنین سروده است:

ز قزوین در زمین دیلمان شد
درفش نام او بر آسمان شد
زمین دیلمان جایست محکم
بدودر لشکری از گیل و دیلم
به تاری شب از ایشان ناوک انداز
زند از دور مردم را به آواز
گروهی ناوک و ژوپین سپارند
به زخمش جوشن و خفتان گذارند
بیندازند ژوپین را گه تاب
چو اندازد کمان ور تیر پرتاب
چو دیوانند گاه کوشش ایشان
جهان از دست ایشان شد پریشان
سپر دارند پهن‌اور گه جنگ
چو دیواری نگاریده به صد رنگ
ز بهر آنکه مرد نام و ننگند
ز مردی سال و مه با هم بچنگند
از آدم تا به اکنون شاه بی مر
کجا بودند شاه هفت کشور
نه آن کشور به پیروزی گشادند
نه باژ خود بدان کشور نهادند
هنوز آن مرز دوشیزه بماندست
برو یک شاه کام دل نراندست
(گرگانی، ۱۳۶۹: ۳۷۰).

۳۵۳). آن‌طور که مورخان قدیم مانند پلوتارخ از این سرزمین سخن می‌گویند، سرپای آن کوه‌های بس بلند و جنگل‌های بس انبوه است و با همه این اوصاف، همیشه از مه پوشیده است. در این سرزمین کشتی از گندم و مانند آن نمی‌روید و حاصل آن جز گلایی و سیب و این‌گونه میوه‌ها نیست و مردمی که در آنجا زیست می‌کنند بسیار دلیر و جنگجو هستند (پلوتارخ، ۱۳۸۰: ۲۱۸).

اصطخری نیز اشاره دارد که دیلم سرزمینی دارای دشت و کوه است. دشتش همان جیل و کوه‌هایش را اسم خاص یعنی همان "دیلم" می‌گویند و کوه‌های بلندی دارد و در آنجا شهری است به نام رودبار و ریاست دیلم در رودبار است که مردم آن به کشت و زرع می‌پرداختند آنان نه به عربی و نه به فارسی صحبت می‌کردند (اصطخری، ۱۳۸۱ق: ۱۲۱-۱۲۲). دیلمیان امروزه نیز به زبانی صحبت می‌کنند که خود نشان دهنده بقایای زبان هند و اروپایی است (یزدان پناه لموکی، ۱۳۸۷: ۹۲).

آن‌طور که از منابع بر می‌آید، دیلمان از قدیم دارای راه‌های تجاری - بازرگانی بوده که علاوه بر تجارت، حمله اقوام مهاجم نیز از این راه‌ها صورت می‌گرفته است. به طوری که سابقه این راه‌ها به دوره مادها می‌رسد. بعضی از محققان احتمال داده‌اند که سکاها از گرگان، طبرستان و دیلمستان به طرف آذربایجان گذشته‌اند و سرزمین ماد را به مدت کمتر از ۲۸ سال در دست داشتند (پیرنیا، ۱۳۸۶: ۱/۱۶۵). همچنین، پارمینون سردار اسکندر که خزانه پارس را به اکباتان برده بود، لشکریان تازه رسیده را از راه دیلمان به هیرکانیه هدایت کرد (دیاکونوف، ۱۳۸۸: ۴۰۸). آنان‌ها نیز در زمان بلاش اول، از جنوب دریای خزر یعنی از گرگان و طبرستان و دیلمستان گذشته به این طرف و آن‌طرف ارس رفته‌اند (پیرنیا، ۱۳۸۶: ۳/۳۰۱۳).

در دوره ساسانیان شاهراه بزرگ از تیسفون در کنار دجله که پایتخت بود شروع می‌شد و در همدان منشعب می‌شد که راهی به ری می‌رفت و از آنجا راه‌هایی از کوه‌های گیل و دیلم گذشته، به بحر خزر منتهی می‌شد (کریستنسن، ۱۳۹۰: ۹۰). آن‌طور که یعقوبی نیز اشاره دارد، از قزوین جاده بزرگی منحرف شده و در پای کوهی هم مرز دیلم واقع شده است (یعقوبی، ۱۳۸۷: ۳۷). همه این موارد نشان می‌دهد که سرزمین دیلم دارای راه‌های

نقش دیلمیان در زمان ساسانیان

فردوسی در *شاهنامه* به هنگام سخن از نبرد اردشیر با اردوان، از حضور گیل‌ها و دیلمیان در سپاه اردوان چنین یاد کرده است:

چو آگاهی آمد سوی اردوان

دلش گشت پر بیم و تیره روان

در گنج بگشاد روزی بداد

سپه برگرفت و بند بر نهاد

ز گیل و ز دیلم بیامد سپاه

همی گرد لشکر بر آمد به ماه

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۶۲/۶).

در *کارنامه اردشیر بابکان*، فرض بر این است که دیلم

تابع آخرین سلاطین اشکانیان بوده است و یا حداقل نیروی سپاه وی را تامین می‌کرده است. قبایل دیلم کم‌وبیش آگاه بودند که از طریق پادشاه بزرگ اردشیر استقلال به‌دست آورند (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۲۳۹). در *کارنامه اردشیر بابکان*، آنجا که از فتح شهرها نام برده می‌شود، نامی از فتح گیلان یا دیلمستان نیامده است (فره‌موشی، ۱۳۸۷: ۲۶۳، ۲۶۹).

گویا در زمان اردشیر، گیلان و دیلمستان به همراه طبرستان تحت عنوان "پتسخوارگر"، زیر فرمان شخصی به نام گشنسب شاه قرار داشته است که به نظر می‌رسد بعد از شاه بیشترین قدرت را در کشور در دست داشته است. او به بعضی از اقدامات اردشیر به دیده انتقاد می‌نگریسته و در نامه‌ای به تنسر از او خواسته است که دلیل چنین اقداماتی برای او بیان گردد. اردشیر ساسانی گشنسب را که پس از اردوان از همه نیرومندتر بود، به سبب وطن دوستی و هواخواهی‌اش، از شاهان پارس، بر فرمانروایی آن نواحی ابقا کرد (تفضلی، ۱۳۸۹: ۲۲۸؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۱۳؛ ویسه‌وف، ۱۳۹۰: ۲۳۰، ۲۳۱) (Daryaei, 2002: 44).

شاپور که پس از مرگ پدر جانشین وی شده بود، موقعیت مرزهای شرقی ایران را استحکام بخشید. در زمان شاپور اول ۱۵ شاهره شهرهای شاهی را می‌شناسیم (بیانی، ۱۳۵۵: ۴۴)، به طوری که وی در همان سال اول پادشاهی‌اش، در نبردی سهمگین، خوارزمیان را شکست داد و از آنجا پیش رفت و گیل‌ها و دیلمیان را نیز به زیر فرمان خود درآورد (پیگولوسکایا، ۱۳۸۷: ۲۲۷؛ شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۳۰۲؛ کریستنسن، ۱۳۹۰: ۱۶۰). برخی از

مورخان نیز اشاره دارند که دیلمیان در زمان ساسانیان کاملاً تحت انقیاد ساسانیان نبوده‌اند بلکه برعکس، به عنوان مزدور در خدمت ساسانیان بوده‌اند (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۲۳۷). نولدکه نیز می‌گوید، این مسلم است که مردم دیلم، در حقیقت، مطیع شاهان ساسانی نبوده‌اند (نولدکه، ۱۳۵۸: ۱۹۸). البته شاپور شهبازی نظر وی را رد می‌کند. وی معتقد است که نظریه نولدکه در باب گیلان و دیلمیان یکی از اشتباهات فاحش او بوده و این منطقه جزء سرزمین ساسانیان بوده است (شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۴). اما در فهرست ایالتی که توسط آمین مارسن نیز ذکر شده، نامی از گیلان یا دیلمیان دیده نمی‌شود (بیانی، ۱۳۵۵: ۴۲).

به نظر می‌رسد که مورخان در باب گیلان و دیلمیان دچار سردرگمی شده باشند. کتیبه شاپور یکم بر کعبه زردشت گیلان را که دیلم را هم شامل می‌شده، جزو ایرانشهر می‌داند و چنانکه دیدیم بهرام یکم پیش از پادشاهی شاه گیلان بود. شاید این خبر که *مجموعه‌التواریخ* از کتابی به نام *پیروز نامه* نقل کرده‌است در اصل مربوط بوده است به فرونشاندن شورش دیلمیان به دست بهرام یکم، شاید هم مربوط به شرق ایران بوده که گیلانیان هم در آن دست داشته‌اند یا در زمان بهرام دوم بوده باشد (شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۴۵۶). آنچه که به نظر درست می‌آید، این است که هم شاپور شهبازی و هم نولدکه در باب این سرزمین دچار اشتباه شده‌اند و، در حقیقت، نتوانسته‌اند بین سرزمین گیل و دیلم فرق قائل شده باشند. گیلان، سرزمین دیلم را که در جنوب سرزمین گیلان امروزی قرار داشت شامل نمی‌شده و فقط شامل بخش جلگه‌ای گیلان از جمله رشت امروزی می‌شده و نه سیاهکل و رودبار و رحمت آباد امروزی را که در دوره ساسانی با نام دیلم نامیده می‌شد.

در مآخذ سریانی نام شهرها از شرق به غرب نیامده، بلکه از غرب به شرق آمده است. پیگولوسکایا اشاره دارد که در مآخذ سریانی، فتح شهرهایی که به دست شاپور صورت گرفت، ابتدا نام گیلان و دیلمان، سپس گرگان آمده است. این سرزمین‌ها از سوی شاپور به اطاعت درآمدند. البته در فتح سرزمین دیلمان از قاطعیت و سختگیری شاپور سخن رفته است.

همه این دلایل خبر از نقش و جایگاه سرزمین دیلم در تاریخ ساسانی می‌دهد. در جنگ میان بهرام دوم و برادرش هرمزد نیز، دیلمیان از هرمزد حمایت می‌کردند که این نشان‌دهنده قدرت دیلمیان در دربار ساسانیان است (شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۳۴۴). بهرام شورش دیلمیان را فرو نشاند و پادشاهشان را گرفتار کرد اما بعد او را بخشید و سر جای خود فرستاد.

از سنگ نوشته بزرگی که از شاپور دوم بر جای مانده نیز بعد از "بالاساگان" (غرب دریای خزر) نام استان گیلان آمده است (ویسهوفر، ۱۳۹۰: ۱۸۶)؛ اما نولده که اشاره دارد حتی گیل‌ها و دیلمی‌ها بر شاپور دوم پادشاه مقتدر ساسانی، پیروز شدند (نولده، ۱۳۵۸: ۷۳۲). با تقسیماتی که خسرو انوشیروان انجام داد سرزمین دیلم در حوزه قلمرو اسپهبد آذربایجان قرار گرفت. پس از آن گروه زیادی از جنگاوران دیلمی وارد ارتش ساسانی شدند و در جنگ‌های آن دوره و گسترش قدرت و قلمرو ساسانی نقش بسزایی ایفا کردند. از جمله زمانی که حبشیان بر پادشاه یمن، سیف بن ذی یزن، چیره شدند. انوشیروان وهرز دیلمی را برای همراهی شاه حبشه فراخواند، وهرز، در سال ۵۷۰، با صدها جنگجوی دیلمی که تحت فرمان خود داشت، به سوی یمن به راه افتاد و شاه حبشه ابویکسوم را کشت و تسلط ساسانیان را بر آن منطقه دوباره برقرار نمود (طبری، ۱۳۵۷ ق: ۵۶۰؛ Felix, 2011: 1).

انوشیروان وهرز را پاداشی نیک داد و او را برکشید. وهرز قبلاً والی دیلم بوده و نام اصلی وی «خرزاد بن نرسی بن جاماسب» بود که معمولاً خود را با «وهریچ» (عربی: وهرز) ظاهر می‌ساخت که لقب سرداری بود (تعالی مرغنی، ۱۳۷۲: ۳۵۱-۳۵۳؛ مارکوارت، ۱۳۷۳: ۲۳۹؛ شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۱۶۳؛ هوار، ۱۳۸۶: ۱۷۱). وهرز و سپاهیان دیلمی با زنان یمنی ازدواج کردند و بعدها مسلمانان نوادگان آنها را که در آن سرزمین زندگی می‌کردند «ابنا» یا پسران فاتحان خواندند (هوار، ۱۳۸۶: ۱۵۵، ۱۶۷؛ نولده، ۱۳۵۸: ۲۶۰). به نظر می‌رسد برای اولین بار در زمان خسرو انوشیروان، دیلم نیز مانند پدیشخوارگر (طبرستان) به حد وسیعی به امپراتوری ساسانی وابسته شده باشد (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۲۳۹). به خصوص بعد از

فرزندان شاپور احتمالاً در گیلان البته تحت نظر شاه بزرگ، حکومت می‌کردند، اما به نظر می‌رسد که بر سرزمین دیلم نیز تسلط داشته باشند (Harper, 2008: 78). بهرام اول شاهنشاه ساسانی (۲۷۶-۲۷۳ م) در زمان حیات پدر و پیش از آنکه جانشین وی گردد، فرمانروای گیلان و سرزمین‌های کرانه‌های دریای خزر بود و عنوان گیلان شاه داشت (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۴۳۵). در سده‌های بعد نیز بارها فرمانروایان ساسانی جهت تحکیم پایگاه‌های مرزی به این استان‌ها آمدند (پیگولوسکایا، ۱۳۸۷: ۲۲۷)، که این نشان‌دهنده نامنی و عدم پذیرش حاکمیت شاهنشاه ساسانی از سوی مردم این مناطق بوده است.

پس از بهرام اول که عنوان گیلان شاه داشت، هرمز اول نیز پیش از نشستن بر تخت سلطنت از طرف پدر خود شاپور، پادشاه گیلان بود (شیمان، ۳۰: ۱۳۹۰؛ کریستنسن، ۱۳۹۰: ۷۲؛ فرای: ۱۳۸۸: ۴۸۵؛ ویسهوفر، ۱۳۹۰: ۲۳۱). با توجه به اینکه شاهان ساسانی در بیشتر اوقات فرزندان و اعضای خاندان سلطنتی را برای اداره سرزمین گیلان می‌فرستادند، به نظر می‌رسد که این مسئله دو نکته را روشن می‌کند: از یک سو موقعیت ژئوپلیتیک و جغرافیایی منطقه شمالی ایران و از سوی دیگر جایگاه نظامی و تامین نیروی نظامی برای ارتش ساسانی. از آن جایی که این منطقه به لحاظ ناهمواری‌های طبیعی از قبیل کوه‌های صعب العبور و جنگل‌های انبوه موقعیت مناسبی داشت، بنابراین برای نیروهای گریز از مرکز و شورشیانی که از دولت ساسانی دل خوشی نداشتند مانند بهرام چوبین، وستهم (ویستام، بستام) و نظایر آن منطقه‌ای استراتژیک به شمار می‌رفت.

همچنین این عارضه‌های طبیعی در پرورش نیروهای رزمند و جنگجویان زُیده نقش به‌سزایی داشت. در نتیجه، همین دلایل کافی بود تا شاهان بزرگ ساسانی مانند اردشیر اول و شاپور اول توجهی ویژه به این محدوده جغرافیایی داشته باشند. البته از آن جایی که در اواخر دوران ساسانیان، دوران‌هایی که تحت عنوان فترت یا خلاء قدرت سیاسی می‌توان نامید، به وجود آمد، این منطقه از دایره نفوذ و حاکمیت سیاسی ساسانیان خارج و پایگاهی برای شورشیان گردید و حتی تا قرون دوم و سوم هجری، اسلام نیز نتوانست وارد این محدوده شود.

کمک کوشانی‌ها بود و به طور روشن گفته شده که او در سال ۶۰۰ به دست هم‌پیمانان کوشان کشته شده است. طبق پژوهش هوارد - جانسون، منطقه دیلم به طور فعالانه از ویستام حمایت می‌کرد (Pourshariati, 2009: 136). پس از کشته شدن ویستام به دست خسرو، یاران وی نیز به دیلم گریختند و از آن هنگام قزوین به صورت دژی استوار در برابر دیلمیان درآمد (نولدکه، ۱۳۵۸: ۷۲۵). این مسئله تهدیدآمیز بودن شورش دیلمیان برای شاهنشاهی ساسانی دلالت دارد.

مارکوارت می‌گوید که دیلمان پس از سقوط سمبات، مرزبان گورکان و شهر وهریج- که در زوال وی موثر بود به قیام ویستام پیوستند. عروه بن زید الخیل طائی، پس از غلبه بر همدان به ری و دستابه (دشت پای) {دستی} روانه شد. دیلمان مهیای جنگ شدند و والی ری نیز ایشان را یاری کردند (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۲۳۹).

حوادث تاریخی شورش ویستام هر چه که باشد؛ سبئوس هیچ تردیدی ندارد که سمبات نقشی کلیدی در مواجهه با آن و پایان آن داشته است. نیروهای پیوسته به ویستام، که حمایت کنندگانش از گیلان و دیلمان به لشکر اسپهبد پیوستند و با سپاه عظیم سمبات مبارزه کردند. پس از قتل ویستام، سمبات خودش در قومس توسط حمایت کنندگان ویستام در گیلان و دیلمستان، که می‌توانستند حامیان ارمنی خودشان را جمع‌آوری کنند، شکست خورد. طبق گفته جانسون فقط در سال ۶۰۱ بود که سمبات در دومین مبارزه‌اش با شورشیان بالاخره پیروز شد (Pourshariati, 2009: 137).

به نظر می‌رسد، اتحاد ویستام با دیلمیان بدین خاطر بوده که وی این جنگجویان نا آرام را که پس از آشتی دولت ساسانی با روم بیکار مانده بودند با پول و تطمیع به غارت به خدمت خود درآورده بود (نولدکه، ۱۳۵۸: ۷۲۸). همچنین، باید نظر نولدکه را در باب بیکار بودن نیروهای دیلمی پذیرفت. از آنجا که کریستنسن اشاره دارد، از لشکریان مهمی که معمولاً در دوره ساسانیان به میدان نبرد فرستاده می‌شدند، اقوام کوهستانی قفقاز و جنوب دریای خزر از جمله گیل‌ها و دیلمیان بودند که در بیشتر جنگ‌ها شرکت داشتند (کریستنسن، ۱۳۹۰: ۱۵۴).

مرگ گشنسب که به نظر می‌رسد از قدرت این شاهرایی کاسته شده است، چون بعد از گشنسب، کاوس، پسر قباد یکم را می‌بینیم که به حکومت دیلم گماشته شد (دریایی، ۱۳۹۲: ۱۱۶). بعد از ماجرای فتح یمن به دست دیلمیان، در جنگ بین بهرام چوبینه و هرمزد چهارم نیز، سهراب (در متن یونانی زُآرب^۱) فرمانده دیلمیان که در سپاه فرخان بود، فرخان، فرمانده هرمزد چهارم را شبانه کشت و گریخت (شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۵۸۸).

خسرو پرویز

در ایام فرمانروایی ساسانیان اعیان دیلم به دلیل دوری از تیسفون با پرداخت خراج، سرزمین خود را در برابر حملات بیگانه حفظ می‌کردند و مدت‌های دراز با استقلال در حوزه قدرت خود حکومت کردند (هوار، ۱۳۸۶: ۱۶۰). اما پس از ورود سپاهیان دیلمی در ارتش ساسانی که به نظر می‌رسد در دوره خسروانوشیروان اتفاق افتاد؛ در دوره خسرو پرویز سرزمین دیلم کانون شورش‌ها علیه دولت ساسانی شد به طوری که این سرزمین پناهگاهی برای شورش‌هایی شد که در برابر دولت ساسانی قرار می‌گرفتند و سرداران دیلمی نیز از آنان حمایت می‌کردند. به عنوان نمونه می‌توان به یاران بهرام اشاره کرد. خسرو به بزرگانی که طرف بهرام را نگرفته و به او وفادار مانده بودند پاداش داد. سپاهیان بهرام با خواهر وی گردیه رهسپار دیلم شدند زیرا خود را در آنجا در امن و آرامش می‌دیدند و به وطن خود نزدیک‌تر بودند و دیلمیان ایشان را مانند ساکنان آرام و بی آزار پذیرفتند (نولدکه، ۱۳۵۸: ۷۲۲). ویستام نیز پس از فرار از دربار خسرو پرویز به دیلم پیش یاران بهرام چوبین رفت. یاران بهرام در دیلم، ویستام را با آغوش باز پذیرفتند و فرصتی برای انتقام‌جویی از خسرو به دست آوردند (نولدکه، ۱۳۵۸: ۷۲۳).

نمونه این انتقام‌جویی مطابقت زمانی دارد با دوران شورش اولیه ویستام^۲ که در سال ۵۹۰ و ۵۹۶ اتفاق افتاد (زرین کوب، ۱۳۷۳: ۵۱۱). در این تاریخ ویستام در حال آماده‌شدن برای لشکرکشی در مقابل خسروی دوم با

1. Zoarab
2. Vistahm

وارد شدند، این نواحی دژهای دین زرتشتی به شمار می‌رفتند. به‌رغم این، زردشتیان حاشیه مناطق خزری، همیشه از آیین رسمی - چنان که از سوی روحانیون ساسانی توصیف می‌شد پیروی نمی‌کردند. در اوایل سده سوم میلادی موبدان موبد، تنسر، کوششی نه چندان موفق به کار بسته بود تا رسوم نوساخته آنها را ریشه‌کن کند. منازعات متوالی این زردشتیان با روحانیان و کارگزاران ساسانی توان آنها را برای پایداری در برابر بیگانگان تقویت کرده بود. آنان با احکام حکومت مرکزی موافقت می‌کردند و بعد آنها را نادیده می‌گرفتند، و این رویه سودمندی بود که آن را به کار می‌بردند (کرشاسپ چوکسی، ۱۳۸۷: ۳۶).

روابط نواحی خزری دیلم با اعراب نیز همواره خصمانه بود. برخوردهای نظامی و بی‌رحمانه میان سران ایرانی و سرداران عرب، بذر دشمنی درازمدت و تنفر متقابل را در آن نواحی پاشید. روستاهای دیلم تا اواخر سده هجری به روی مسلمانان بسته ماندند. دور از دسترس بودن از لحاظ جغرافیایی و استقلال سیاسی آن نواحی، دو علت اصلی ناموفق بودن اسلام در آن نقاط بود (همان، ۱۳۸۷: ۱۱۳، ۶۳). در زمان حمله اعراب به رهبری خلیفه دوم به ری نیز، ملک ری، فرخزاد بن زادمهر از این خبر آشفته شد و شخصی را به جانب دیلم فرستاد و از ایشان در برابر حمله عروه، فرمانده مسلمانان، لشکر خواست. از جانب دیلم ۲۰ هزار مرد به مدد وی فرستادند (ابن اعثم کوفی، بی‌تا: ۲/ ۳۱۱). بنا به روایتی در آن زمان پادشاه دیلمیان به نام «موتا» یا «مورتا» بود، و محل نبرد در جایی به نام «واج رود» بود و نعیم بن مقرن اولین شخصی از فرماندهان اعراب بود که با دیلمیان جنگید (ابن کثیر، بی‌تا/ ۷: ۱۲۱). بعدها در دیلم سلطان‌نشین ویژه‌ای تحت سلطه جستان بنا شد و مقر آن در رودبار که چندان از محل تلاقی شاهرود و سپید رود دور نیست، بوده و ابن‌حوقل مقر سلطان را «الطرم» یا «طارم» امروزی نامیده است (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۲۳۹).

بحث و نتیجه‌گیری

دیلمان یکی از سرزمین‌های مهم و کلیدی در دوره ساسانیان بود که با نام‌های مختلفی مانند "ورن"، "پشخوارگر"، "گیلان" و "دیلمستان" از آن یاد شده

کریستنن اقوام گیل و دیلم و کادوسی را از جمله نیروهای در خدمت ساسانیان می‌داند و می‌گوید از شمشیر و خنجر و نیزه نسبت به دیگر اقوام، بهتر استفاده می‌کردند و مهارت کامل داشتند (کریستنن، ۱۳۱۴: ۹۰) که به نظر می‌رسد بیشتر بخش سواره نظام سبک اسلحه ساسانیان را تشکیل می‌دادند (ویسهوفر، ۱۳۹۰: ۲۴۵). دریایی نیز دیلمیان را یکی از قبایل چادرنشینی می‌داند که در ارتش ساسانیان حضور داشتند. آن‌طور که وی اشاره دارد، اولین ارتشیان وفادار به ساسانیان از میان قبایل، از جمله دیلمیان شکل گرفته بود (Daryaei, 2010:247). خسرو دوم ۴ هزار مستحفظ دیلمی داشت. رؤسای این دیلمیان که سپاه مزدور بودند بعدها خود امرا و پادشاهان شدند. بلاذری در مواضع متعدد می‌گوید که ایرانیان برای حمایت خود از راه زمینهای این کوهنشینان پادگانهای دائمی مستقر داشتند (نولدکه، ۱۳۵۸: ۷۳۲).

بعد از کشته شدن خسرو پرویز که باعث توقف جنگ‌های خارجی و شروع درگیری‌های داخلی شد و دیلمیان نیز، آنچنان که گفته شده به جنگ علاقه وافری داشتند که به قول مارکوارت با وجود نافرمانی از ساسانیان، داوطلبانه در جنگ‌ها شرکت داشتند (نولدکه، ۱۳۵۸: ۷۳۲). بنابراین بیکار ماندن این نیروی عظیم دیلمی، دشواری و شورش مکرر را برای دولت ساسانی در پی داشت که سرانجام باید گفت ناسازگاری این نیروها با دولت ساسانی و شورش در برابر این دولت، ضعف این دولت و در نتیجه سقوط آن را در برابر دولت اعراب تسهیل کرد. آنان حتی چنان در اواخر دوره ساسانی قدرت یافته بودند که، به قول بلاذری، دسستبی (احتمالاً نزدیک ری) را مبدأ حملات خود قرار داده بودند (نولدکه، ۱۳۵۸: ۷۳۲).

احتمالاً دلیل دیگر نافرمانی دیلمیان از ساسانیان باید به دلایل مذهبی و مسیحی شدن مردم آن سرزمین دانست. از گیل و دیلم به عنوان اسقف‌نشین نسطوریان در سال ۵۵۳م، یاد شده است (مارکوارت، ۱۳۷۳: ۲۳۷). از آنجا که ساسانیان زردشتی بودند و نسبت به سایر ادیان تعصب نشان می‌دادند، بنابراین می‌توان گفت دلیل دیگر جدایی این منطقه از ساسانیان، احتمالاً اسقف‌نشین بودن این سرزمین بوده است.

اما هنگامی که اعراب برای نخستین بار به ایالت دیلم

این نیروی ورزیده دیلمی در میان لشکر یزدگرد سوم، باعث تسریع سقوط دولت ساسانی در برابر حمله اعراب شد.

منابع

ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن (۱۳۹۹ق). *الکامل فی التاریخ*. ج ۸. بیروت: دار صادر.

ابن اسفندیار، بهاء الدین محمد بن حسن (۱۳۸۹). *تاریخ طبرستان*. ج ۱. چاپ اول. به تصحیح: عباس اقبال آشتیانی. تهران: انتشارات اساطیر.

ابن اعثم کوفی، محمد بن علی (بی تا). *الفتوح*. ج ۲. به کوشش: علی شیری. بیروت: دارالاضواء.

ابن الفقیه. احمد بن محمد. (۱۴۱۶ق). *البلدان*. به کوشش: یوسف الهادی. بیروت: عالم الکتب.

ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (بی تا). *البدایه و النهایه*. ج ۷. به کوشش شحاده و اسماعیل بن عمر. بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر و التوزیع.

استرابو (۱۳۸۲). *جغرافیای استرابو (سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان)*. ترجمه همایون صنعتی زاده. چاپ اول. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

اشپولر، برتولد (۱۳۶۹). *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*. ترجمه مریم میر احمدی. ج ۲. چاپ اول. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

اصطخری، ابن اسحق ابراهیم بن محمد الفارسی (۱۳۸۱ق). *المسالك و الممالک*. به کوشش الدكتور محمد جابر عبدالعال الحسینی. مراجعه: محمد شفیق غربال. الجمهوریه العربیه المتحده: دارالقلم.

انصاری دمشقی، شمس الدین محمد بن ابی طالب. (۱۳۸۲). *نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر*. چاپ اول، تهران: انتشارات اساطیر.

بیانی، شیرین. (۱۳۵۵). *شامگاه اشکانیان بامداد ساسانیان*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

بی نام (۱۴۲۳ق). *حدود العالم من المشرق الی المغرب*. القاهره: الدار الثقافیه للنشر.

پلوتارخ (۱۳۸۰). *ایرانیان و یونانیان به روایت پلوتارخ*. ترجمه احمد کسروی. چاپ اول. تهران: جامی.

پیرنیا، حسن (۱۳۸۶). *تاریخ ایران باستان*. ج ۱، ۲، ۳. چاپ

است که منظور همان سرزمین دیلم است و در منطقه جغرافیایی میان سفیدرود تا آمل در مازندران قرار داشت و قسمت غربی کوهستان‌های جنوبی دریای خزر را شامل می‌شد. مرکز سرزمین دیلم، شهر رودبار بود که در دوره ساسانیان قبایل گیل و کادوس را نیز دربرمی‌گرفت. این سرزمین به دلیل راههای جغرافیایی عبورومرور و داشتن ارتباط با دیگر شهرها، به نظر می‌رسد دارای استقلال سیاسی و تجاری بوده است. دیلمیان در نبرد بین اردشیر و اردوان در سپاه اردوان حضور داشتند و به وی در نبرد با اردشیر یاری رساندند. بعد از شکست اردوان و تشکیل حکومت ساسانی، احتمالاً سرزمین دیلم در دوره شاپور اول به تصرف ساسانیان در آمد، چون ما فرزندان شاپور را می‌بینیم که در این منطقه با عنوان گیلان شاه حکومت می‌کردند، اما به نظر می‌رسد سرزمین دیلم به صورت نیمه مستقل اداره می‌شد و دارای استقلال سیاسی بوده، به طوری که منابع اشاره دارند، در جنگ بین شاپور دوم و دیلمیان، شاپور از دیلمی‌ها شکست خورد.

با تقسیمات جغرافیایی انجام شده به دست خسرو انوشیروان، تعداد زیادی از سربازان دیلمی وارد سپاه ساسانیان شدند. دیلمیان در دوره خسرو انوشیروان تابعیت ساسانیان را پذیرفتند و حتی سردار دیلمی با نیروهای دیلمی تحت امر خود یمن را به تصرف ساسانیان درآورد، اما در دوره خسرو پرویز، دیلمیان اوج شورش‌ها را علیه ساسانیان داشتند و این منطقه پناهگاهی شد، برای کسانی که با شاهان ساسانی مخالف بوده و قصد مبارزه با این دولت را داشتند. سرانجام شاهان ساسانی نتوانستند این شورش‌ها را بخوابانند و سرزمین دیلم از قلمرو شاهنشاهی ساسانی جدا شد. اگرچه در زمان حمله اعراب عواملی نظیر، نیروی ورزیده عرب که با ایمان به دین اسلام و با مبانی و اندیشه‌های جدید و، از طرف دیگر، بافت فرسوده دولت ساسانی، به خصوص، در اواخر عمر این دولت که به دلیل رقابت شاهزادگان و جنگ‌های بی‌حاصل، همچنین شورش بهرام چوبین، سقوط دولت ساسانی را تسریع کرد، اما نقش شهریبی‌ها نیز، یکی دیگر از عوامل سقوط بود. به طوری که در زمان حمله اعراب به دلیل جدایی سرزمین دیلم و عدم دسترسی به سپاهیان ورزیده دیلمی که نیروی اصلی سواره نظام ساسانیان را تشکیل می‌دادند و فقدان

فهمی، حمید (۱۳۸۱). فرهنگ عصر آهن در کرانه‌های جنوب غربی دریای خزر از دیدگاه باستان‌شناسی. چاپ اول. تهران: انتشارات سمیرا.

کرشاسپ چوکسی، جمشید (۱۳۸۷). ستیز و سازش. ترجمه نادر میر سعیدی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات ققنوس.

کریستنسن، آرتور (۱۳۱۴). وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانی. ترجمه مجتبی مینوی. طهران.

کریستنسن، آرتور (۱۳۹۰). ایران در زمان ساسانیان. ترجمه رشید یاسمی. چاپ هفتم. تهران: صدای معاصر.

کرمی، محمد بن احمد (بی‌تا). أحسن التقاسیم. چاپ دوم. بیروت: دارصادر.

گرگانی، فخرالدین اسعد (۱۳۶۹). ویس و رامین. چاپ اول. تهران: نشر جامی.

مارسلن، آمین (۱۳۱۰). جنگ شاپور نواکتاف با بولیانیوس امپراطور روم. ترجمه محمد صادق اتابکی. طهران: انتشارات اداره شورای نظام.

مارکوارت، یوزف (۱۳۷۳). ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی. ترجمه: مریم میر احمدی. چاپ اول. تهران: انتشارات اطلاعات.

مرعشی، سید ظهیر الدین بن سید نصیر الدین (۱۳۴۵). تاریخ طبرستان و رویان و مازندران. تهران: موسسه مطبوعاتی شرق.

نولدکه، تئودور (۱۳۵۸). تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان. ترجمه: عباس زریاب. بی‌جا: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.

ویسهوفر، یوزف (۱۳۹۰). ایران باستان. ترجمه مرتضی ثاقب فر. چاپ یازدهم. تهران: انتشارات ققنوس.

هوار، کلمان (۱۳۸۶). ایران و تمدن ایرانی. ترجمه: حسن انوشه. چاپ پنجم. تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.

یزدان پناه لموکی، طیار (۱۳۸۷). تاریخ مازندران باستان. چاپ سوم. تهران: انتشارات نشر چشمه.

یعقوبی، ابن واضح (۱۳۸۷). البلدان. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. چاپ پنجم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

چهارم. تهران: موسسه انتشارات نگاه.

پیگولوسکایا، ن (۱۳۸۷). شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان. ترجمه عنایت الله رضا. چاپ چهارم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

تفضلی، احمد. (۱۳۸۹). تاریخ ادبیات پیش از اسلام. به کوشش ژاله آموزگار. چاپ ششم. تهران: انتشارات سخن.

ثعالی مرغنی، حسین بن محمد (۱۳۷۲). شاهنامه کهن. ترجمه سید محمد روحانی. چاپ اول. مشهد: موسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.

دادگی، فرنبنگ (۱۳۶۹). بندهش ایرانی. ترجمه مهرداد بهار. چاپ اول. تهران: انتشارات توس.

دریایی، تورج (۱۳۹۲). تاریخ و فرهنگ ساسانی. ترجمه مهرداد قدرت دیزجی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات ققنوس.

دوستخواه، جلیل (۱۳۸۵). اوستا. ج ۲. چاپ دهم. تهران: انتشارات مروارید.

دیاکونوف، ام (۱۳۸۸). تاریخ ماد. ترجمه کریم کشاورز. چاپ نهم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۳). تاریخ مردم ایران (۱) ایران قبل از اسلام. چاپ چهارم. تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر.

شاپور شهبازی، علیرضا (۱۳۸۹). تاریخ ساسانیان. چاپ اول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

شیمیان، کلاوس (۱۳۹۰). مبانی تاریخ ساسانیان. ترجمه کیکاوس جهانمندی. چاپ سوم. تهران: نشر فرزانه روز.

طبری، للامام ابی جعفر محمد بن جریر (۱۳۵۷ق). تاریخ الامم و الملوک. ج ۱. قاهره: مطبعه الاستقامه.

فرای، ریچارد نیلسون (۱۳۸۸). تاریخ باستانی ایران. ترجمه مسعود رجب نیا. چاپ چهارم. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). شاهنامه. به کوشش جلال خالقی مطلق. چاپ اول. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی (مرکز پژوهش‌های ایرانی و اسلامی).

فردوسی، بهرام (۱۳۷۸). کارنامه اردشیر بابکان. چاپ دوم. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- Daryaei, Touraj. (2002). *Sahrestaniha-i Eranshahr: A Middle Persian text on late antique geography, epic, and history: with parallel English and Persian translation/ [edited and translated by] Touraj Daryaei*. California: Mazda Publishers.
- Felix, Wolfgang. (2011). "Deylamites". i. In the Pre-Islamic period. This article is available in print Vol. VII, Fasc. 4, pp. 342-347. November 22. in: *EncIr.*, E. Yarshater.
- Haerincx, E. (1980). "Twinspouted vessels and their distribution in the near east from the achaemenian to the sasanian periods." *Journal of the British Institute of Persian Studies*. Volume xviii.
- Harper, Prudence O. (2008). "Image and Identity: Art of the Early Sasanian Dynasty". *The Sasanian Era*. Edited by Vesta Sarkhosh Curtis and Sarah Stewart. Volume 3. London: I.B. Tauris.
- (2010). "The Fall of the Sasanian Empire to the Arab Muslims: From Two Centuries of Silence to Decline and Fall of the Sasanian Empire: the Partho-Sasanian Confederacy and the Arab Conquest of Iran". *Journal of Persianate Studies*. Volum 3. pp 239-254.
- Mayor, Federico. (1996). *History of Civilizations of Central Asia*. Volume III. Editor: B. A. Litvinsky Co-editors: Zhang Guang-da and R. Shabani Samghabadi. Unasco Publishing.
- Pourshariati, Parvaneh. (2009). *Decline and fall of the sasanian empire*. New York: I. B. Tauris & Co Ltd.
- Syme, Ronald. (1988). "The cadudii in history and in fiction". *The Journal of Hellenic Studies*. Volume 108. pp 137-150.